

نگاهی به احوال و آثار شعرای بهائی

در ربع قرن اخیر

بهروز جباری

وقتی امر مجمع محترم ادب و هنر به بنده ابلاغ شد تا درباره احوال و آثار شعرای بهائی در ۲۵ سال اخیر صحبت کنم مدتها دچار تردید بودم که این وظیفه را بپذیرم یا نه ؟ چون اولاً ترجیح میدادم که این امر توسط کسی انجام شود که کار و رشته اش ادبیات است زیرا کسی که چون من گاهی بمناسبت نوق اشعار شعرا را مطالعه میکند دیگر خود را موظف نمیداند تا اشعار همه شعرا را در هر سطحی که باشند مطالعه کند در حالیکه وقتی این مسئله بعنوان وظیفه مطرح شد ناگزیر باید تا حد ممکن همه اشعار را مطالعه کرد. ثانیاً مرز بین شاعر و غیر شاعر مرز مشخصی نیست مخصوصاً که بعد از حوادث اخیر ایران این مرز نامشخص تر گردیده است ، چون عده زیادی بمناسبت تحریک احساسات اقدام بسرودن شعر نموده اند. اخیراً در مجلسی در کانادا یکی از دوستان شعری را که سروده بود قرائت کرد، یکی از حاضرین گفت : شما وقتی ایران بودید شعر نمی سرودید! بنده عرض کردم قربان اینجا هیچکس در رشته خودش کار نمیکند! پس اشکال دوم اینست که با زیادی تعداد شعرای تازه از راه رسیده بیم آن دارم که نتوانم حق همه را ادا کنم .

هم تازه رویم هم خجل ، هم شادمان هم تنگدل کز عهده بیرون آمدن نتوانم این پیغام را بنده در مقابل احساسات و عواطف تمام کسانی که تحت تأثیر حوادث ایران اقدام بسرودن شعر نمودند سر تعظیم و احترام فرود میآورم و احساساتشان را قدر می نهم مخصوصاً کسانی که توفیق زیارت آثارشان را برای معرفی باین جمع محترم پیدا نکرده ام .

این بررسی مقدماتی خالی از نقص نیست ولی لاقلاً این حسن را دارد که برای دیگران در آینده ممکن است مقدمه و مبنائی برای انجام این نوع مطالعات باشد زیرا در حال حاضر منابع در این زمینه محدود است . جمع آوری همین مختصر نتیجه تأیید الهی و محبت دوستان است .

عرایض من هیچگونه جنبه رسمی ندارد یعنی اگر کسی را بعنوان شاعر نام ببرم مقام شاعریش تثبیت نمی شود و اگر نام نبرم این مقام از کسی گرفته نمی شود، ولی با وجود این اگر بعلت عدم دسترسی یا اطلاع نام شعرائی ذکر نشد از آنان و دوستدارانشان معذرت میخوام و تمنا دارم با معرفی آنان مرا یاری نمایند تا کتابی که قصد انتشار آنرا دارم از این نقص بری باشد.

ادبیات هر دوره ای نمایانگر افکار و احساسات مردم آن دوره است اگر شما اشعار شعرای دوران مختلف تاریخ ایران را مطالعه کنید بدون مراجعه بتاریخ می توانید نشیب و فرازها و مشکلاتی را که مملکت در طول تاریخ تجربه کرده است احساس کنید. بعد از انقلاب اخیر ایران نیز بسهولت مشاهده می شود که اشعار شعرا رنگی دیگر بخود گرفته است بعضی از شعرای غیر بهائی که تا دیروز برای تخت جمشید

قصیده می سرودند و مدح شاهان میکردند ناکهان تغییر جهت داده و به توصیف و تحسین انقلاب پرداختند عده ای نیز غرق دریای یأس و نا امیدي شدند اینان دیگر از وصف معشوق و خاطرات عاشقانه کمتر سخن میگویند بلکه تشریح زندگانی تلخ بعد از انقلاب ، دوری از وطن ، غم تحقیر شدن و همچنین حمله و انتقاد و بدگویی به صاحبان عمام اساس مطالب اشعارشان را تشکیل میدهد. شاعر بهائی نیز از مظالم وارده بر احبای مظلوم مینالد و کوشش دارد ندای مظلومیت آنها را بگوش جهانیان برساند او نیز بمقتضای داشتن احساسات بشری گاهی افسرده می شود و بعد بخود میآید و به ملامت خویش می پردازد و از شکوه کردن پشیمان می شود .

همای عرش بقا بود و من زندانی ز هجر شکوه چو مرغان هرزه گوگردم (۱)
 او معتقد است تحمل رنج و بلا در راه محبوب موهبتی است بدین سبب صدای او را از داخل زندان میشنوید که میگوید:

فدای همت آنم که اندرین دیوان به عشق دوست فداکرد خانه و ایوان
 خلیل عشق تترسد ز آتش نمرود بهشت بنده ابهی است محبس وزندان (۲)
 او خوب میدانند که پس از پراکنده شدن ابرهای تیره ظلم و ستم چهره جهانی که آرزوی اوست نمودار میگردد، او از شهادت ها رنج می برد ولی در عین حال برای تطهیر دنیای پلید نیاز به خون عاشق را احساس می کند .

آلوده پیکر است جهان خراب ما از خون عاشق است که تطهیر میشود (۳)
 هنگامیکه با نگاه به دیوار زندان خاطرات گذشته را مرور می کند و به گرفتاری خویش می اندیشد جمال محبوب را آشکار می بیند و از سرنوشتی که برایش مقدر شده شادمان و مباهی و مقتخر است :

ناکه ز قعر ظلمت آن دیوار آمد جمال دوست پدیدارم
 آمد چو آفتاب و زانوارش گردید همچو روز شب تارم
 از نوق این لقاو چنین گفتار انگار در میانه گلزارم
 دیگر نه حبس میکنم رنجور نه تیغ تیز میدهد آزارم
 کر نعمت فداست مرا حاصل از فضل توست ، من نه سزاوارم (۴)

بطوری که در سطور بعد نیز خواهیم دید رضا و تسلیم و توکل به حق و اطمینان به آینده اساس اعتقاد شعرای بهائی را تشکیل میدهد ولو اینکه در نحوه بیان احساسات تفاوتی در آثارشان مشاهده شود اینک بترتیب الفبا بذکر نام و بیان مختصر احوال شعرای ۲۵ سال اخیر تا حدی که وقت اجازه میدهد و می شناسم می پردازم . اگر در مورد یکی دو شاعر بهائی به تفصیل بیشتری سخن رفته فقط بدلیل آن است که مجموعه شعرى از آنان در دست داشته ام ولی در مورد شعرانی که گاهی فقط يك غزل از آنان دارم و یا اصولاً اثری ندارم فقط بخواندن بیٹی از آنان و یا ذکر نامشان اکتفا می کنم :

۱- شعر از جناب هوشمند فتح اعظم

۲- شعر از جناب حسین مطلق (شهید)

۴- قسمتی از قصیده " دیوارزندان " جناب فتح اعظم

۳- شعر از جناب منصور نیلی

جناب ابوالقاسم افغان

نام پدرشان حاج میرزا حبیب افغان است تولیت بیت مبارک شیراز طی لوحی از حضرت بهاء‌اله باین خاندان محترم تفویض گردیده است . ایشان در حال حاضر ساکن کشور انگلیس هستند . معمولاً تخلص بکار نمی برند ، در سرودن شعر روش کلاسیک دارند . مضامین اشعارشان امری و عرفانی است . غزلی از سعدی را بنحو زیبایی تضمین کرده اند ، آنرا برایتان میخوانم :

به پای دوست مرا سر بود به عجز و نیاز بطاق ابروی او برده ام به سجده نماز
بطوف کعبه چه حاجت مرا براه حجاز "خوش آن سپیده دمی باشداینکه بینم باز"
"رسیده بر سر الله اکبرشیراز"

در آن مقام که کروییان سدره نشین براه عجز و تمنا بخاک سوده جبین
بر آن تراب که پهلو زند بعرش برین مگر که بار دیگر آن بهشت روی زمین
"که بار ایمنی آرد نه جور قحط و نیاز"

بذات بارخدائی که ذات اوست قدیم که ساجدند برآن آستان مسیح و کلیم
برآن مقام که خوانده خداهش عرش عظیم "نه لایق ظلمات است بالله این اقلیم"
"که بارگاه سلیمان بُداست و مهبط راز"

خوش آن دیار که ظلّ خداست برسر او امیر بنده و سلطان اسیر در بر او
همه ز فخر و شرف سوده روی برادر او "هزار پیرو ولی بیش باشد اندر او"
"که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز"

اگر چه نیست وفا مر سپهرگردان را ولی امید و تولا ز ماست یزدان را
که بر عو نگذارد مجال میدان را "نگاه دار تو این شهر نیک مردان را"
"ز ظلم ظالم بد کار و ملحد غدار"

مرا دعاست بدرگاه قادر عالم که بر کند بن جور و جفای قوم ظلام
که کرده اند اهانت به بیت رب انام "هر آن کسی که کند قصد قبه الاسلام"
"بریده باد سرش همچو زر و نقره به گاز"

به کبریائیت ای جالس سریر بقا بخون پاک توای واله جمال بها
به پایمردی قربانیان کوی وفا "بحق کعبه و هر کس که کرد کعبه بنا"
"که دار مردم شیراز در تنعم و ناز"

ز هجر کوی توام دل بتاب و تب مویید دلی که خسته درد است کی طرب جوید
خوش آن دلی که بجان درره طلب پویید "که سعدی از غم شیراز روز و شب گوید"
"که شهرهای دگر باز و شهر ما شهباز"

مرا ز شیخ تمنای عفو و غفران است که بیستی از غزلش در محاق نسیان است
زبان بعذر برم تا به تن مرا جان است بعذر خواهی از او آنچنان که شایان است
"گرم مجال دهد آسمان شعبده باز"

جناب حسن افغان

ایشان برادر کهنتر جناب ابوالقاسم افغان و ساکن امریکا هستند، در سرودن اشعار طنزآمیز نیز دست دارند. تخلص به کار نمی برند. اشعارشان دارای مضامین امری و عرفانی است قسمتی از مخمس را که تحت عنوان "پیام شهدای مهد امرالله" سروده اند برایتان میخوانم :

شنبو به گوش دل ای یار مهربان عزیز	نگر چگونه به ایران پیاست رستاخیز
اگر تو راست بصیرت اگر تو راست تمیز	کنون که جام بلا گشته بهر ما لبریز
تو ای بهائی آواره از وطن برخیز	
دمی بیا و ببین نختران شیرازی	کنند در ره محبوب خویش چانبازی
چنان به اوج سعادت کنند پروازی	نبرده اند ز خاطر حکایت نیریز
تو ای بهائی آواره از وطن برخیز	
به پای خیز و بشو بهر خدمت آماده	غنیمت است چنین فرصت خدا داده
ز جام عشق به پیمای به طالبان یاده	که از میان پرود دشمنی و جنگ و ستیز
تو ای بهائی آواره از وطن برخیز	
پیام صلح که پیغام معهد اعلی است	دوای درد و شفابخش مردم دنیاست
مرام صلح و محبت شعار اهل بهاست	بغیر صلح ندارد جهان طریق گریز
تو ای بهائی آواره از وطن برخیز	

جناب حبیب الله اوجی (شهید)

شهید مجید حبیب الله اوجی نانواشی از اهل شیراز بود. سالی که در رادیو ایران بر علیه امر سخنرانی میشد (۱۳۳۴ شمسی) همراه عده ای دیگر در وارد کردن خسارت به بیت مبارک شیراز شرکت کرد و بعد با محبت احبا که مقابله به مثل نکردند بهائی شد. قبل از تصدیق به احبا نان نمی فروخت و بعد از تصدیق مسلمانان از ایشان نان نخریدند. پس از ایمان به امر مبارک به مهاجرت مرویشت رفت. در اوائل انقلاب و در جریان تخریب خانه های احبا دستش تیر خورد و گویا گفته بود که این همان دستی است که به تخریب بیت مبارک شیراز اقدام کرده است.

ایشان را در ۱۶ نوامبر ۱۹۸۲ شهید کردند. تخلص ایشان "نابت" بود. اشعار ایشان بیشتر غزل و دارای مضامین امری و عرفانی و دارای شور و حال خاصی است. یکی دو نمونه از اشعارشان را برایتان میخوانم :

از شرار عشق ، سوزانم نمیدانم کیم	کرده گیسوئی پریشانم نمیدانم کیم
گاه از خود بیخودم که با خدامشغول راز	که زما و من گریزانم نمیدانم کیم
که دبیر عقل با افسانه افسارم کند	که بکوی عشق حیرانم نمیدانم کیم
گاه امیدم سوی الطاف نامحسود اوست	که ز نفس خویش ترسانم نمیدانم کیم
گاه بر گرد جهان که در خرابات مغان	در سراغ نور یزدانم نمیدانم کیم
گاه نشناسم ز غفلت پیش پای خویش را	که همای اوج عرفانم نمیدانم کیم
که شوم وارسته و پا بر سر هستی زخم	که سراپا فکر سامانم نمیدانم کیم

اول و آخر چو نبود دفتر ایجاد را
از پریشان گویش نابت پریشان است و من
سه بیت از غزلی دیگر :

من از اول فکر پایانم نمیدانم کیم
زین پریشانی پشیمانم نمیدانم کیم

وای برمن اگر امضای قدردیر شود
که از او سلطنت عشق جهانگیر شود
هان مبادا که در این مرحله تأخیر شود

ای خوش آن لحظه که قلبم هدف تیر شود
دم عشاق جگر سوخته را تأثیر است
کرده محکوم باعدام مرا حاکم شرع

جناب عبدالحسین بشیرالهی

نام " بشیر " توسط حضرت عبدالبهاء به پدرشان عنایت شد. الواح متعددی بافتخار پدرشان نازل شده است. ایشان فارغ التحصیل مدارس آلیانس و سن لونی و مدرسه امریکائی طهران هستند و در حال حاضر در امریکا اقامت دارند. بیشتر غزل سروده اند. تخلص بکار نمی برند. اشعارشان روان و دارای مضامین امری و اخلاقی و عرفانی است. قسمتی از غزلی را که بعد از شهادت اعضای محفلین سرودند برایتان میخوانم :

عالم انسان عزادار شهیدان بهاست
نیست پروا عاشقان را سوختن شرط لقا است
عاشقان این زمان را رسم جانبازی جداست
منکر دین خدا را قتل و عدوان اقتضاست
این خطا کاری کند چون فطرتاً اهل جفاست
حسرت ویأس و پشیمانی جزای اشقیاست

چشم دنیا گریجای اشک خون بار درو است
دور شمع امرحق پروانگان پرپر زنان
ای فلک بر بند طومار شهیدان سلف
اهل حق را جانفشانی و فدا شایسته است
آن فداکاری کند در خدمت نوع بشر
آه مظلومان بسوزد خرمن هستی ظلم

جناب دکتر فرامرز بصاری

متصاعد الی الله دکتر فرامرز بصاری فرزند مرحومان دکتر فروغ و امته الله صمدیه خانم بصاری بودند. در شهر بابل مازندران متولد شدند. ایشان دندانپزشک بودند و در طهران مطب داشتند و ضمناً مبلغ یکی از بیوت تبلیغ بودند. در تاریخ ۲۲ فروردین سال ۱۳۶۳ در طهران گرفتار و زندانی شدند و در زندان تحت شکنجه قرار گرفتند که از جمله آثارش شکستن دندان های پیشین ایشان بود. در تاریخ ۱۲ بهمن سال ۱۳۶۵ با قید ضمانت آزاد شدند. در ۲۴ آذر سال ۶۷ بعلت سکنه قلبی در سن ۶۴ سالگی روح پاکشان به ملکوت ابهی شتافت. تشییع جنازه ایشان بسیار باشکوه بود که تاج گل ارسالی جامعه بهائیان ایران بر شکوهش افزوده بود.

بنده فقط یک غزل از ایشان دارم که برایتان میخوانم. این غزل برای تشخیص سبک و قضاوت در اشعارشان کافی نیست ولی برای آنکه ایشان را انسانی با احساس و مؤمن معرفی کند کافیست. تخلص ایشان " سها " بود. نام این غزل " پرنده قفس " است.

بریز تا که ندانم در این میانه که هستم
بریزیکسره خم را که مست جام الستم
در سرای محبت بغیر روی تو بستم

بریز باده خون ریز در پیاله که مستم
دگر نه جام بگیرم نه می به جرعه بنوشم
زهرچه دوست بغیر تو بود رشته بریدم

بدام دانه زلف و بو چشم باده پرستم
 به هر کجا بکشندم اسیر دام تو هستم
 اگر چه زاهد خود بین حقیر داند و پستم
 مرا که صد سرو جان را بسنگ تو به شکستم
 که تو هوای پرستی و من خدای پرستم
 ز پا فتاده ام و دامن تو باشد و دستم
 ز بس که با تو نگفتم زبس که بی تو نشستم

پرنده قفسم میل گشت باغم نیست
 مرا غمی ز اسیری و رنج زندان نیست
 به قباب و قوس سماوات جایگاه منست
 به عاشقی چو من و تو به وه که نشناسی
 تفاوت من و تو شیخکا فقط اینجاست
 بهای من به "سها" چشم مغفرت بکشای
 سخن زیاد برفت و صبوری از دل تنگم

جناب وثوق الله بلبل معانی

جناب وثوق الله بلبل معانی یکی از نوادگان ملا احمد معلم حصارى هستند. ملا احمد معلم حصارى دومین نفسی بودند که توسط جناب باب الباب بامر حضرت باب اقبال نمودند (بعد از جناب میرزا احمد ازغندی) جناب بلبل معانی از طرف پدر ، پسر پسر دختر نوم و از طرف مادر، پسر دختر دختر اول جناب ملا احمد معلم هستند . تخلص ایشان بلبل است اشعارشان همه دارای مضامین امری است . ایشان تاریخ امر را تا شهادت جناب قدوس بشعر در آوردند که حدود ۱۲ هزار بیت است . بیشتر اشعارشان مثنوی و مُسمط و ترجیح بند و گاهی بوییتی است . کمتر به غزل پرداخته اند . مجموعه اشعارایشان اخیراً بنام "گلین معانی" در هند منتشر شده است . قسمتی از شعری را که بعد از شهادت جناب دکتر فرهنگى سروده اند برایتان میخوانم . این شعر متضمن ابیاتی زیبا و با احساس است .

خون بگیریم ز فرط دلتنگی
 که کشیدی ز دشمن خونخوار
 عازم کشور بقا گشتی
 مورد فضل و درخور تمجید
 یا ننوشید شریتی زو جام
 از وجود تو روضه رضوان
 خلق را از خدا خبر کردی
 روح تو قلمز خروشان بود
 نطق تو هم فصیح بود و بلیغ
 ای خوشا افتخار فرجامت
 فارغی از عوارض ناسوت
 بهره ور از لقای جانانی
 طائر اندر سماء مغفرتی
 هست تاج شهادتت بر سر
 گاه گریان بود گهی مسرور

ای مشاور مسیح فرهنگی
 چه که بعد از مصائب بسیار
 در سیل بها فدا گشتی
 تو نخستین مشاورى و شهید
 قبل تو کس نیافت این دو مقام
 گاه ترکیه گاه پاکستان
 چون نسیم سحر گذر کردی
 جنبش و کوشش فراوان بود
 طرح نو ریختی تو در تبلیغ
 ای خوشا آن قیام و اقدامت
 اینک ای جان پاک در ملکوت
 همدم و هم نشین خاصانی
 غرقه در بحر فیض و مکرمتی
 هله بشرى به محضر انور
 "بلبل" از فرط شوق و جذب و شور

جناب دکتر علی توانگر

ایشان دکتر ادبیات فارسی و اهل نجف آباد اصفهان هستند در شعر "توانگر" تخلص می کنند در حال

حاضر ساکن ارض اقدس هستند . اکثر ایام زندگانی را به تدریس و تعلیم در طهران و آهواز گذرانده و در محافل و لجنات مختلفه عضو بوده اند .

اشعار ایشان دارای مضامین امری و اخلاقی است قسمتی از تضمینی را که بر غزلی از سعدی ساخته اند برایتان میخوانم :

ای بوجود تو جمع کل فضائل	کرده خدایت عطا جمیل خصائل
هست لقایت بهشت و حل مسائل	" چشم بدت دور ای بدیع شمائل "
" یار من و شمع جمع و میر قبائل "	
نقخه ای از امرحق چو صور دمیدند	عده ای از خواب جهل و سکر جهیدند
نور جمال و جلال پوست بدیدند	" نام تو میرفت عاشقان بشنیدند "
" هر نویرقص آمدند سامع و قائل "	
ای به جمال و جلال گشته نمایان	نور و شکوهت چو آفتاب نمایان
منبع فیضی چو تو نیافته کیهان	" نور باخر رسید و عمر به پایان "
" شوق تو ساکن نگشت و مهر تو زائل "	
وصف تو گفتند نظم و نثر چه بسیار	هر کس و هر جا بهر زبان و به تکرار
کرده " توانگر " به عجز خویشتن اقرار	" سعدی از این پس نه عاقلست و نه هشیار "
" عشق بچربید بر فنون و فضائل "	

امته الله زرين تاج ثابت

خانم زرين تاج ثابت متولد سبزوار (ارض خضرا) و نوه پسری جناب ملا علی سبزواری هستند . جناب ملا علی سبزواری از شهدای دوره جمال مبارک در یزد است که شرح حالش در جلد دوم مصابیح هدایت آمده است . از شاگردان مدرسه تربیت ، فارغ التحصیل دانشسرای عالی و بازنشسته وزارت آموزش و پرورش هستند . اکنون مقیم انگلستان میباشند . اشعارشان پخته و روان و دارای مضامین امری و اخلاقی و بیشتر غزل است . در شعر " زرين " تخلص می کنند . ابیاتی از یکی از غزل هایشان بنام " عنقای عشق " را برایتان میخوانم :

عالمی خوش دارم از سودای عشق	يك جهان راز است در دنیای عشق
بیم از امواج و طوفان کی کند	آنکه گردد غرقه در دریای عشق
می برد از یاد یار خویشتن	چون بنوشد جامی از صهبای عشق
موسی جان چون نمود آهنگ طور	آتشی افروخت در سینای عشق
این جهان " زرين " چو بنهی زیر پای	صد جهان بینی تو در رؤیای عشق

جناب رضا جهانگیری

ایشان اهل قم و ساکن انگلستان هستند . در شعر " رضا " تخلص می کنند . پدرشان حسین جهانگیری و مادرشان خانم طلعت فیضی بودند . ایشان پسر عمه جناب فیضی هستند . بیشتر از ایشان غزل دیدم . اشعارشان خیلی با احساس است . در سرودن اشعار طنز نیز دست دارند . نمونه هایی از اشعارشان را

برایتان میخوانم ، ابیات زیر را از غزلی که تحت عنوان " سفر کرده " در رثای جناب فیضی سروده اند انتخاب کرده ام :

خوانده شد فاتحه مهر وفا ای رفقا	بسته شد دگه بازار صفا ای رفقا
شورو مستی همه طی شد بخدا، ای رفقا	بسته شد دفتر شادی ، قدح باده شکست
رفت تا سیر کند عرش بقا ای رفقا	آنکه عمرش همه در خیر بشر شد سپری
کرده قصد سفر کوی بها ای رفقا	" آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست "
سر تعظیم به تسلیم و رضا ای رفقا	قصه غصه درازست و شب از نیمه گذشت
چند بیت از غزلی دیگر که گویا با استقبال از یکی غزلیات جناب فتح اعظم سروده اند :	ای چرخ کجمدار که جور کشیدنی است
غافل مشو که خیمه ظلمت دریدنی است	بر ما هزار گونه تلاطم گذشته است
این موج بی قرار مگر آرمیدنی است	ساقی بریز باده باقی بجام ما
کاین نشئه حیات زمانی پریدنی است	سه بیت هم از غزلی که برای سنگ مزارشان سروده اند انتخاب کردم که برایتان میخوانم :
خاک راه قدم اهل وفاست	این که در خاک نهانست رضاست
با خبر باش که این سینه ماست	ای که از خاک رهم میگیری
چشم امید بالطاف بهاست	خدمتی سر نزد از ما بسزا

جناب منوچهر حجازی

جناب منوچهر حجازی ساکن اسپانیا هستند . علاوه بر شعر در موسیقی نیز دست دارند و ویولون مینوازند . اشعارشان استوار و محکم و بیشتر قصیده است . تخلص بکار نمی برند . ابیاتی از قصیده ای که با استقبال از ملک اشعراى بهار در مورد صلح سرودند برایتان میخوانم :

چه خوش حدیث میکند نوای جانفزای او	پیام صلح میدهد سفیر دیر پای او
بهل که حله می شود جهان باقتفای او	نوای جانفزای او حدیث صلح و آشتی
نیاز صلح دارد و بقای او	زمان ، زمان وحدت است و این جهان
به خیش رو کنیم و کیمیای او	سلاح را بیفکنیم و از پیش
ز هیبت پلید و بانگ وای او	چه حاصلی زدبو زشت دشمنی
بعهد او وفا کنیم و رای او	بیا که سال صلح را به میمنت
من این قصیده گفتیم از قفای او	باقتفای پادشاه شاعران
بقای خلق بسته در فنای او "	" فنای جنگ خواهد از خدا که شد

امته الله فروغ خدادوست

سرکار خانم فروغ خدادوست اخیراً صعود کردند . اشعارشان دارای مضامین امری است . نام " فروغ " را بعنوان تخلص نیز بکار میبرند چند بیت از غزلی را که برای شهدای سبعة همدان تحت عنوان " صنم عشق " سروده اند برایتان میخوانم :

جان و سر ، باز فدا در ره جانان گردید
صنم عشق دگر باره نمایان گردید

به قضا داده رضا ساجد یزدان گردید
از وفای به حق و نعمت ایمان گردید

خاندان شهدا جمله پر از عشق بهاء
ای " فروغا " سرتسلیم بدرگاه خدا

امته الله دکتر طاهره خدانوست

ایشان فرزند شادروان خانم فروغ خدانوست هستند. رشته تحصیلی ایشان حسابداری و مدیریت است و ساکن آمریکا میباشند. مجموعه " بلانی عنایتی " را تنظیم و منتشر کرده اند که متضمن اشعار خودشان و چند تن دیگر است چند بیت از یکی از غزلهایشان را برایتان میخوانم :

" رسیده مژده که آمد بهار و سبزه دمید " که ختم ماه صیام است و روز و سال جدید
جهان جوان شده از عطر لاله و سنبل لباس سبز به تن کرد سرو و سوسن و بید
سرور و شادی ما مرز و بوم نشناسد چو مؤمنی به بها جمله لحظه ها شده عید
که جشن و عید بهائی به یمن ایمان است چو مؤمنان بهم آیند شادی است و نوید

جناب دکتر شاپور راسخ

جناب دکتر شاپور راسخ نیاز به معرفی ندارند. ایشان از شخصیت های شناخته شده جامعه بهائی و عضو هیئت مشاورین قاره ای در اروپا هستند. جنبه شاعری ایشان تحت الشعاع جنبه های امری، ادبی، جامعه شناسی و اقتصادی ایشان است بطوریکه ایشان را بعنوان شاعر نمی شناسند. ایشان از محققین برجسته اند و در زمینه های مختلف صاحب تحقیقات و تالیفات هستند از جمله چهار نوار کاست در اقتصاد بهائی از ایشان در دست است که بسیار قابل استفاده است. سرودن شعر برای ایشان بیشتر جنبه تفنن دارد. بطوری که حتی پای اشعارشان امضاء نمی گذارند ولی با این وصف اشعار زیبا و با احساس متعدد دارند که یکی دو نمونه برایتان میخوانم، غزلی را که میخوانم بعد از شهادت خواهرزاده شان شهید مجید فرهنگ مودت سروده اند :

یادت بخیر ای گهر ناشناخته ای نقد جان به مقدم جانانه باخته
یک چند شمع محفل زندانیان شده وز اشتیاق صبح لقایش گداخته
از نار عشق پوست چو پروانه سوخته از شوق باغ وصل به ویرانه ساخته
چون کوه استوار بر ایمان و هم چو بحر بر ساحل امان ز سر شور تاخته
دشمن کشیده تیغ جفا و تو با صفا کلک زیان به شکر و ستایش برآخته
در پرده دعا و مناجات روز و شام آهنگ مهر طلعت ابهی نواخته
با تیر خصم از قفس تن رها شدی ای طیر بال و پربلک برفراخته

شعر دیگری که ابیاتی از آن را میخوانم تحت عنوان " کودک " است که متضمن بیان نکات و دقائق فراوانی است :

چیست کودک این معمای شگفت آن که مهرش ساحت دلها گرفت
نغمه ای از بوستان ایزدی نکته ای از داستانی سرمدی
بامداد دلکش یومی جدید حاصل نو رسته کشت امید
یک ترنم بر زبان زندگی یک تبسم از لب پویندگی

زره‌ای خورشیدها دروی پدید
مجمع انواق و استعدادها
مژده یک هستی پر اعتلا
جز خدا هرگز که آورد این شگرد
گرچه اینک رنج از بال مگس
گرچه اکنون حاجتش یک قطره شیر
اوست تاج فخر بر فرق حیات
راستی را رمز سر پوشیده ایست

لمع‌ای فجر بزرگی را نوید
طرفه معجونی هم از اضدادها
یا سر آغاز بلا و ابتلا
هیچ صنعتگر چنین صُنعی نکرد
ایک فردا خلق را فریاد رس
ایک فردا پهلوانی شیر گیر
جلوه گاه جمله اسماء و صفات
هیچ رازی بیش از این پوشیده نیست

جناب دکتر سیروس روشنی اسکونی

شهید مجید دکتر سیروس روشنی اسکونی فرزند حاج محمد علی در اول رضوان ۱۳۰۴ در شهر تبریز متولد شدند و توسط ایادی امرالله جناب سمندری که آنجا بودند سیروس نامیده شدند. ایشان دکتر طب بودند و اطلاعات عمیقی در مواضع مختلفه امری داشتند. چندین جزوه تألیف کردند یکی از آنها بنام "برگ سبز" که در روش استدلال است در چندین شماره مجله عنادلیب چاپ شد. عضو محفل ملی نوم ایران بودند که همراه با سایر اعضاء آن محفل در تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۸۱ به شهادت رسیدند. دیوان اشعار ایشان موجود است، سبک کلاسیک داشتند بیشتر اشعارشان غزل و گاهی قصیده است اشعارشان سلیس و روان و عاری از ایراد است. تخلص ایشان "سیروس" و گاهی نیز "روشنی" بود. یکی از غزلیات ایشان را که عنوانش "زبان حال یاران ایران" است برایتان میخوانم که در آن بنحوی غیرمستقیم اسامی اعضای محفل آمده است:

شکر خدا بعهد و وفا هم عنان شدیم
با ژاله های اشک بر آن آستان شدیم
رنج زمانه برده و فخر زمان شدیم
جان باختیم و شهره به گریجهان شدیم
وز فضل بیت عدل خدا شادمان شدیم
مجنوب شمس طلعت آن دلستان شدیم
باران شدیم و بهره بهریوستان شدیم
پیوند خورده بحرصفت بی کران شدیم

هر چند دل فسرده و بی خانمان شدیم
چون لاله داغ عشق به خون جگر زدیم
نای زبان به روح امین شکوه ساز کرد
گیتی ز وصف عز و جلال بها پراست
از نعمت رضای بها رزق یافتیم
چون زره در کشاکش طوفان اضطراب
فصل بهار و قدرت رعد است و آذرخش
چون قطره های آب به نهر وفای دوست

دادند مژده بر دل "سیروس" هان رسید
تأییدی از بها که چنین کامران شدیم

جناب غلامرضا روحانی

در مورد متصاعد الی الله جناب غلامرضا روحانی بنده نباید چیزی عرض کنم چون بناست که تحت برنامه جداگانه ای احوال و آثارشان بطور مستقل مورد بررسی قرار گیرد. ایشان از شعرای نامدار معاصرند که در جامعه غیر بهائی نیز (مخصوصاً از لحاظ طنز سرانی) نیز شناخته شده هستند. در اشعار طنز تخلص ایشان "اچنه" و در سایر اشعار "روحانی" میباشد. فقط شعری را که برای سنگ

مزارشان سروده اند برایتان میخوانم :

وز قیود جهانیان رسته	این منم دیده از جهان بسته
کرده جا در چه فراموشی	این منم لب به مهر خاموشی
در دل خاک تیره گشته نهان	این منم خارج از فضای جهان
قفس تنگ مرغ چنان من است	نی نی این جسم ناتوان من است
قطره بر بحر بیکران پیوست	لله الحمد کاین قفس بشکست
کی شود پای بست عالم خاک	آنکه دارد نظر به عالم پاک
عاشق هر که یار اوست منم	مرغ گلزار عشق دوست منم
و ندر آن تا بنفخ صور کجا	من کجا تنگنای گور کجا
نیست آرامگاه روحانی	باله این خاکدان ظلمانی

جناب کمال الدین رئوفی

از ایشان اشعار زیادی ندیده ام . ساکن امریکا هستند انشاء الله برای تکمیل این یادداشت ها از ایشان اطلاع بیشتر بدست خواهم آورد . چند بیت از یکی از غزلیاتشان را میخوانم :

ای خوشا مردانه جان در راه جانان باختن	بی تکبر سربریز پای یار انداختن
از پی تبلیغ امرش جان بکف در هر دیار	چو دشمن دیدن و بارنج زندان ساختن
درگذشتن از سرو جان و تن و فرزند و مال	در ره آن شاهد مقصود با سر تاختن
تا مگر از فضل لطف غصن ممتاز بها	کوس حسن خاتمت در این جهان بناختن

جناب حشمت الله ریحانی

ایشان حدود ۴۰ سال است که ساکن مسقط هستند تخلص ایشان " حشمت " است . اشعار زیادی ندارند و آنچه سروده اند اکثر مضامین امری است اشعارشان دارای احساس خاصی است . قسمتی از شعری را که پس از شرکت در اولین جلسه مجمع ادب و هنر سروده اند برایتان میخوانم :

در بزمگ اصحاب در انجمن احباب در جمع اولی الالباب آنجا که شود بیخواب نرگس به سفا رفتیم بنگر بکجا رفتیم
صاحب نظران خوشخو گلهای ادب خوش بو تیجان و بیان نیکو آریاب سخن خوشگو خوش بر چو مبارفتیم بنگر بکجا رفتیم
حشمت چو ثنا خوان شد بلبل به گلستان شد محفل گل و ریحان شد دلها شکرستان شد باعشق بهارفتیم بنگر بکجا رفتیم

جناب سهیل سمندری

جناب سهیل سمندری فرزند میرزا محمد سمندری و نوه ایادی امرالله جناب آقامیرزا طرازاله سمندری و نوه دختری جناب عدلیب شاعر شهیر بهائی هستند . در حال حاضر ساکن آلمان هستند . ایشان مصدر خدمات امری فراوان بالاخص در میادین مهاجرتی بوده اند . اشعار ایشان بیشتر قصیده و دارای مضامین امری و حاکی از تسلط به آثار مبارکه است . تخلص ایشان سهیل است . قسمتی از قصیده ای را که تحت عنوان صیامیه و نوروزیه سروده اند برایتان میخوانم :

هلا از اوج اعلا جلوه گر شد طلعت اعلى
 ز نور طلعتش خورشیدها در عرش ها تابان
 اگر گفتند و بشیندی که الشق القمر آن شب
 فتوح باب چود آمد که بر کل وجود آمد
 روان انبیا زنده زیوی موی مشکینش
 خوشا شهرالاعلا و صوم یاران در چنین فصلی
 الهی صیح نوروز و تونی بخشنده و یکتا
 گل رویت بود بهتر در این نوروز جانپور
 چرا چون شاعران هر دم ز دم از گل و بلبل
 مبارک باد نوروز جهان افروز بر یاران

تجلّی الله من وجه البهی الباهی الابهی
 هلا براهل ارض و آسمانها رینا الابهی
 نگر امروز منشق شد همه ذرات لاتحصی
 سحرگه اندرین شهر علی عالی اعلى
 نسیم مسک معنی منتشر فی عالم الانشاء
 که افطارش بود یوم البها نوروز جان بخشا
 بگیر از فضل نست دوستان یار بنا الابهی
 زهر گلدشت ، گلزاری و لوفی الجنة المأوی
 گروه عاشقان بلبل ، تونی گل یکه و تنها
 مبارک بر " سهیل " الطاف آنان در همه دنیا

جناب بهاء الدین محمد عبّدی

جناب عبّدی از شعرای نامدار بهائی و ساکن هلند هستند . یکی از مجموعه های شعر ایشان بنام " اشک کبوتر " سالها قبل در ایران منتشر شد و اخیراً نیز مجموعه ای از ایشان بنام " گلزار عشق " انتشار یافت . ایشان را سالهاست می شناسم دارای طبیعی حساس و شاعرانه اند در واقع جناب عبّدی شاعر تمام عیاری است . تخلّص ایشان " عبّدی " است . در میان شعرای بهائی کمتر شاعری را می شناسم که باندازه ایشان اعتقادات و مسائل تاریخی بطور مستقیم در اشعارش منعکس شده باشد . نمونه های زیر شاهد مدّعی من است :

از علم چو نفعی نرسد غایت چهل است	بگنر ز علومی که در آن منفعتی نیست
عزت ز قوم ظالم عهد سلف گرفت	تیری که قلب نقطه اولی هدف گرفت
حاسدار مهر جهانتاب به زنجیر کشید	باز از کنج سیه چال ندا بر خیزد
گیرم که ختم کشته نبوت به مصطفی	فیض جمال قدس تو مسدود کی شود
از گرد باد یورش گل پاره های ارض	این چشمه منیر گل آلود کی شود
گر به گلزار وفا بلبل میثاق نبود	این همه شور و نوا در همه آفاق نبود
کو بگو محبوب اعلى را پس از پنجاه سال	چون نسیمی برفراز کوه کرمل می کشد
بعده از آن در عوض هر عملی چون نگری	خیمه نظم جهان بر نو ستون پابرجاست
	که یکی بهر فلاح تو مجازات بود
	بتوازن همه را نیک مکافات بود

آسمان بر غفلت اصحاب فرقان گریه کرد کز حسد سیلی زدی برگونه ربّ الجنود

نیکوتر از انصاف بهنگام قضاوت در محکمه عدل الهی صفتی نیست

آن سینه ای که قبله راز انیس بود تیر از جفای خلق جهان صف بصف گرفت

اجرصد خون شهید است که از صدق مبین فضل حق را طلب از کعبه حاجات کنند

انسان طلسم اعظم اسرار خلقت است شاهنشاه ملائک و شهباز جنت است

اما دریغ و درد که از مستی گناه خوابیده در فراش هوسبار غفلت است

جناب عبدی را مشکل بتوان قصیده سرا یا غزل سرا دانست چون در انواع شعر نوق نشان داده اند البته تعداد غزلیات ایشان بیشتر است تعدادی از غزلیات ایشان که بیان موضوع معینی را تعقیب می کند از لحاظ مفهوم بیشتر به قطعه شباهت دارد. اشعار زیبا زیاد دارند. اینک غزلی نمونه از ایشان میخوانم :

هرگز مباد آنکه کشم بار ممتنی از خلق این زمانه به سودای حاجتی

زیرا عقاب را که نظر آسمان بود روزی مقرر است و در افلاک قسمتی

آزاده آنکه قامت مردانه خم نکرد غیر از نماز و سجده به محراب خلوتی

از خاکیان چه بیم که نابودی شود گل پاره های ارض باندک رطوبتی

عبدی بجای دانه گوهر نثار کرد بر پای دوست قطره اشک محبتی

جناب عبدی اشعارشان چاپ و در دسترس است این اشعار حاکی از مطالعات امری ایشان است. اگر اشعار منتشر شده شعرای بهائی را میزان قرار بدهیم جناب عبدی از شعرای درجه اول معاصر است. شعر زیبایی هم تحت عنوان " نگاه عبدالیهاء " دارند.

جناب نصرالله عرفانی

جناب نصرالله عرفانی متولد نجف آباد اصفهان و ساکن امریکا هستند. " عرفان " تخلص می کنند. مضامین اشعارشان امری است. مجموعه ای بنام " گلبرگ عرفان " چاپ شده و اخیراً بدستم رسید. متأسفانه فرصت تجزیه و تحلیل آنرا پیدا نکردم چند بیت از یکی از غزلیات ایشان که تحت عنوان " کوی دوست " سروده اند برای شما میخوانم :

بکوی دوست برویا شبی سفر کردم دیواره داغ دل خویش تازه تر کردم

بزرگاه بزرگان علم و شعر و هنر بجاودانه دیار سخن سفر کردم

دیواره موطن خود را بشوق بوئیدم غبار خاک رهش سُرمه بصر کردم

ز کوچه ای که نشانی زیاد جانان بود گذشتم وزغم دوست دیده تر کردم

بخاک راه نگارم جبین خود سوادم بذوق او همه غم های دل بدر کردم

بیاد آن همه دیدار و آن حلاوتها دیواره زان ره دلدادگی گذر کردم

که دولت غم جانان شرف بود " عرفان " مراست فخر که خود کسب این هنر کردم

جناب هوشمند فتح اعظم

جناب هوشمند فتح اعظم در میان شعرای معاصر بهائی مقامی ممتاز دارند. این را از لحاظ عضویت ایشان در بیت العدل اعظم الهی عرض نمی‌کنم بلکه فقط جنبه شاعری ایشان مورد نظر است با اینکه بعلت اشتغالات امری و مسئولیت‌های خطیر بین المللی که همه بآن آگاهی داریم وقت زیادی صرف شعر و شاعری ننموده‌اند و علاقه‌ای نیز به جمع‌آوری و تنظیم اشعارشان نشان نداده‌اند ولی همین تعدادی که با توجه و علاقه همسر گرانقدرشان جمع‌آوری شده و تحت عنوان "در انتظار نم نم باران" به همت جناب فریبرز صهبای منتشر شده کافی است ایشان را در ردیف شعرای طراز اول قرار دهد. اگر چه مورد بحث ما نیست ولی ایشان در نثر نویسی نیز بسیار توانا هستند و نوشته‌هایشان بسیار سلیس و روان و زیبا و استوار است که بعنوان نمونه می‌توان از ترجمه توقیعات حضرت ولی امرالله که تحت عنوان "نظم جهانی بهائی" توسط "مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی" در کانادا منتشر شده یاد کرد.

مضامین بدیع در آثارشان زیاد دیده می‌شود. قدرت مضمون‌آفرینی و تخیل شاعرانه ایشان را در اشعاری مانند بازگشت (صفحه ۹ مجموعه)، پیک ابر (صفحه ۱۷)، یک شب (صفحه ۲۹)، عکس (صفحه ۵۳)، موج (صفحه ۱۰۵) و شعر حباب (صفحه ۱۱۲) می‌توان دید شعر حباب نمونه‌ای از نوآوری در قالب کهن است.

استواری کلام و فصاحت بیان ایشان در اشعاری مانند "شمع آجین" و "دیوار زندان" متجلی است. اشعار ایشان دور از تعقید و پیچیدگی است و فاقد لغات مغلط و نامأنوس است ولو اینکه گویای مفاهیم عمیق عرفانی و فلسفی باشد. به نو شعر کوتاه زیر از ایشان توجه بفرمائید:

دل من کشتی بی بادبان شد	بدریا های ژرف بی کران شد
بهرساحل که بارشادی انداخت	دوباره بار غم زد تا روان شد

و یا:

بگو مرغ دریا، بهنگام طوفان، زباد خروشان، ز امواج غُرّان، پناهش کجا جز بدریا بدریا؟
اشعاری از این قبیل از این لحاظ نظرم را جلب کرد که می‌توان زبان شعر را برای بیان مطالب فلسفی و عرفانی بدون استفاده از لغات و اصطلاحات مشکل بکار گرفت. شاید بحث و تجزیه و تحلیل بیشتر از حدود وظیفه من خارج باشد مخصوصاً که وقت زیاد هم ندارم بهمین جهت باخواندن چند شعر از ایشان به عرایضم در مورد اشعار ایشان خاتمه میدهم. غزل زیر را پس از رבוده شدن اعضای محفل ملی سرودند که یکی از زیباترین غزل‌های ایشان است:

خدا کواست ترا هر دم آرزو کردم	مرا که گفت که با نوری تو خو کردم
چو شمع سوختم و ترک‌های و سوختم	بین زبان خموشم که در سراچه دل
من ارکه دم نازم حفظ آبرو کردم	غریو بلبلت ای گل کُشد به رسوائی
هوای نکبت آن موی مشکبو کردم	بیباغ رفتم اگر من، زبی وفائی نیست
دل چو آینه را جلوه‌گاه او کردم	چه نقش داشت جمالش که چون بدیده نشست
بجستجوی رخس بیدیده سو بسو کردم	پیاپیای خیالش توان توان رفتم
نداد فایده هر گلبنی که بسو کردم	شمیم پیرهن یوسف از کجا یابم
زهجر شکوه چو مرغان هرزه گو کردم	همای عرش بقا بود و من زندانی

به شعر زیر که حالت مناجات دارد توجه بفرمائید:

زمانه بر سر جنگ است یا بهامدی
 تو کارساز جهانی بیک اشاره چشم
 دریغ و درد که چون جام وصل خالی ماند
 دل شکسته ما و فراق حضرت دوست
 کجاست عالم بی رنگ و ملک استغناء
 مگر عنایت تو دستگیر ما گردد
 ایشان قصیده بسیار زیبایی تحت عنوان " دیوار زندان " سروده اند.

جناب دکتر مسیح فرهنگی (شهید)

شهید مجید دکتر مسیح فرهنگی عضو هیئت مشاورین قاره ای بودند که شرح حالشان در کتاب عالم بهائی و اولین شماره مجله عندلیب آمده است و در واقع در این جمع نیاز به معرفی ندارند شاید ایشان هیچگاه تصور نمی کردند که در جانی بعنوان شاعر معرفی شوند. چون عده ای از دوستان خواسته اند که از ایشان شعری بخوانم یکی از چند شعری را که از ایشان در دست است برایتان میخوانم :

وای از این حال پریشانم و عمر تبهم گر ز دنیا برهم رقص کنان خواهم رفت لب خندان تو ای یار بدامم افکند یا من خسته نالان چه کنی قصد ستیز زندگی نیست که بی روی توام میگذرد آرزو بود که در وصل تو بازم جان را گشته تیر نگاه تو منم ای صیاد جان شیرین به تمنای دل خود دادم بر سر کشته ام ای دلبر زیبا نگهی	یارب این خلقتم از توست نباشد گنهم ننگرم واپس اگر باز بیفتد گنهم دگرم نیست توان تا که زیندت بجهم من که در بند تو بی یاور و فوج و سپهم خرم آن دم که از این ننگ مسلم برهم جان بلب آمدم از هجر ز بخت سیهم قدمی بر سرمن نه که ترا خاک رهم منتی بر سرت ای خسرو خویان ننهم مرده آن ننگ و زنده هم از آن نگهم
--	--

جناب دکتر عطاء الله فریدونی

ایشان در ساری مازندران در يك خانواده مسلمان پا بعرصه وجود گذاشتند زمانی که دانشجوی دانشکده پزشکی بودند بامر مبارك اقبال کردند. متخصص بیماریهای قلب بودند. در ۸ تیرماه ۱۳۶۸ در حالیکه بیش از پنجاه و سه سال از عمرشان نمی گذشت در رشت بعلت حمله قلبی درگذشتند. دکتر فریدونی بمعنای واقعی انسان بودند فوق العاده در رشت محبوبیت داشتند. اشعار زیادی بروش نوسوده اند. از ایشان بیش از ده دفتر شعر باقیمانده که فقط یکی از غزلیاتشان را برایتان میخوانم. ضمناً در سال ۱۳۶۸ مجموعه شعری از ایشان تحت عنوان " آوازهای جنگلی باد " منتشر شد.

ما را غبار راه تو بودن سعادت است تنها نه من ، که هر که به عشق تو دل سپرد سر را بر آستان تو بر خاک می نهیم باور کن ای تجلی اولی که بهر ما	مردن به خاکپای تو ما را ولادت است خواهان جانفشانی و شورشهادت است این کمترین نشانه عرض ارادت است خدمتگزار کوی تو بودن قیادت است
---	---

آزاد بودن و نپردن جلادت است
کاین نرّه را کنار تو بودن سیادت است

با بالهای شوق زکوی و شاق تو
ای نورسرمدی به تجلی مرا بسوز

امته الله دکتر طلعت بصری (قبله)

خانم دکتر قبله که طلعت تخلص می کنند از چهره های شناخته شده ادبی هستند. ایشان ششمین بانوی هستند که باخذ درجه دکترای ادبیات فارسی نائل شدند. فرزند مرحوم عطاء الله بصری و بانو بلقیس و نوه میرزا باقر رشتی متخلص به بصارتند. خانم دکتر بصری (قبله) در ایران استاد و معاون دانشگاه اهواز بودند و در حال حاضر در آمریکا هستند. در انتشار مجله "پیام بدیع" نقش اساسی و فعال دارند. در چندین تذکره نامشان آمده است. در اینجا ابیاتی از یکی از غزلیات ایشان را برایتان میخوانم:

به تن دادن بدین تکرار و همی تکرار مجبورم
تو کوئی در میان رفته و آینده در کورم
چه سازد پای لنگ و دردمندم با ره نورم
من از این هستی تو خالی بیهوده رنجورم
سر الفت گرم با بی وقایان نیست معذورم
ترا من حامیم من مأمم با لطف موفورم

من از تکرار دلگیرم من از تکرار رنجورم
نه جز افسوس بر رفته نه امیدی به آینده
دل در حسرت دیدار پریز میزند دائم
برم حسرت بر آنانی که بگذشتند از هستی
دل میگیرد از رنگ و ریبا ورزیدن یاران
سحرگامان رسید از طلعت محبوب این آوا

دکتر جلیل محمودی

جناب دکتر جلیل محمودی استاد بازنشسته دانشگاه و ساکن آمریکا هستند. ایشان صاحب تالیفات متعدد از جمله مجموعه های شعر هستند. در سرودن اشعار روشی خاص دارند. اکثر اشعارشان حامل پیام های اخلاقی و معنوی هستند و بسیار با احساس میباشد. شعری که بعنوان نمونه برایتان میخوانم بیاد بیت مبارک شیراز هنگامی که عکس آنها در ارض اقدس زیارت کردند سرودند و ملاحظه خواهید فرمود که چقدر شور و احساس در آن وجود دارد.

عشق و ایمان و امید

شد چراغ دل یاران خدا
تا ره صلح و صفا پیمایند
تا ببخشایند بیداد گری
دوست انگارند هر دشمن را
تا بازآنگی و رادی و مهر
عشق ورزی به جهان آموزند
غم ز دل ها ببرند، پیک خرسندی و شادی آرند
عالمی سازند از مهر و وفا
با پیام ملکوت، برسانند نوید
عشق و ایمان و امید

خانه ای بود بشیراز که نیست
دست ظلم آمد و آن خانه زینباید ببرد
ولی آن خانه نمرّد
خشت و گل رفت، ولی روح بماند
خانه ای بود ز مهر
آن زیارت که یاران خدا
زیارتگه دلهای پُرآز مهر و صفا
شعله ای بود ز عشق
مدعی خواست که تا عشق فراموش شود، شعله خاموش شود
شعله خاموش نشد، عشق فراموش نشد

نه که آن خانه نرفت ، دست بیدارگر آن شعله فروزاتر کرد
همه ذرات زویرانی آن خانه حق
نوری از مهر شد و بر دل عشاق بتات

جناب هوشنگ محمودی (شهید)

شهید مجید جناب هوشنگ محمودی عضو محفل روحانی ملی ایران بودند . در آگوست ۱۹۸۰ همراه با سایر اعضای محفل روحانی ملی بازداشت شدند و از آن تاریخ خبری از ایشان بدست نیامد . ایشان فارغ التحصیل رشته قضائی دانشکده حقوق بودند . جناب محمودی سری پر شور و دلی حساس داشتند . اشعارشان فوق العاده با احساس است بیشترشان شعر نو است و گاهی تلفیقی از سبک نو و کلاسیک . زمینه اشعارشان مسائل احساسی و امری است . این شعر نمونه ای از اشعارشان است :

اگر تمام وجودم بدل به پا گردد و چون خدا بتوانم بهر کجا بروم

بسوی کوی تو آیم ، وره براه تو پیوم

اگر تمام وجودم بدل بدست شود و چون خدا بتوانم بهر چه دست زنم

بدور ذیل تو پیچم ، ضریح مهر تو گیرم

اگر تمام وجودم بدل بچشم شود و چون خدا بتوانم بهر کسی نگرم

نگه بچشم تو بوزم ، نظر براه تو بندم

اگر تمام وجودم بدل بسر گردد و چون خدا بتوانم ز هر که سر گیرم

سرم براه تو بازم ، فدای راه تو سازم

اگر تمام وجودم بدل به جان گردد و چون خدا بتوانم ز هر که جان گیرم

فدای تو همه جانم ، فدای تو همه عمرم

اگر تمام وجودم بدل به دل گردد و چون خدا بتوانم بهر که دل گیرم

تمام خانه دل را به عشق می بخشم تمام راه نظر را به غیر می بندم

اگر تمامی عمرم اگر تمامی جانم اگر تمامی قلبم بدل به عشق شود

و چون خدا همه گردم ، دگر ندم که تو هستم که هر چه هست تو هستی که هر چه هست تو هستی

و حال چند سطر از قطعه ای را که تحت عنوان " ایران " سروده اند میخوانم :

سرزمین مشکبیزم ، من دل انگیزم ، جایگاه پهلوانان و دلیرانم من ایرانم ، سرزمین حضرت زردشت و آتشگاه عشقم ، من دل انگیزم ، دل آرامم ، دل افسونم من ایرانم ، شهان در دامن خود پرورش دادم که صیت دادشان در نامه پیغمبران آمد ، دل انگیزم ، دل آرامم ، دل افسونم من ایرانم

جناب روح الله مدیر مسیحائی

جناب مدیر مسیحائی لیسانسیه حقوق هستند و در ایران به کار وکالت دادگستری اشتغال داشتند . در حال حاضر در کانادا ساکن هستند و عضو هیئت تحریریه مجله عدلیب میباشند . شعر زیاد نمی سرایند و به همین دلیل شاید بسیاری ایشان را بعنوان شاعر نشناسند ولی آنچه سروده اند متین و عاری از ایراد است .

تخلص بکار نمی برند . ابیاتی از یکی از اشعارشان تحت عنوان سال صلح برایتان میخوانم :

سال آتی است سال صلح و وداد	قلب عالم ز صلح گردد شاد
مجمعی متفق بعهد وثیق	تا که صلح جهان کند ایجاد
سخن از صلح هر کجا باشد	نفس گرمشان مبارک باد
پایه صلح اعظم گیتی	بیت عدل خدا کند بنیاد
بویا و صلاح و صلح و سلام	امر ابهی زند صلاهی و داد
کای صنایید قوم بشتابید	یوم بیگانگی گذشت و عناد
حق که فرمود باریک دارید	تا بکی جنگ آورید و جهاد
و عده انیاست صلح بشر	این بشارت به گل عالم باد
از نفوذ کلام مظهر حق	عاقبت خلق می شوند ارشاد
بیت عدل جلیل مرکز نور	به پیامی شفای درد دهاد
به پیام اخیر آن معهد	تمة الحجة علی الاحاد

بر رسولان پیام باشد و بس

بعدها بلاغ هر چه بادا باد

جناب حسین مطلق (شهید)

شهید مجید جناب حسین مطلق از شهدای سابعه همدان هستند. زمینه اشعارشان بیشتر مسائل امری است . بعد از شهادت احباب شیراز شعری در ۱۵۴ بیت سرودند . تخلص ایشان " مطلق " است . منشی محفل روحانی همدان بودند که همراه سایر اعضاء در مرداد ۱۳۵۹ بازداشت شدند و در ۲۴ خرداد ۱۳۶۰ به شهادت رسیدند. در شرح حالی که توسط همسرشان نوشته شده آمده است : " ... اگر چه طبعی لطیف و نوقی به ادبیات داشت اما هرگز شعری نسروده بود ولی هوای سجن او را شاعر کرد... " ابیاتی از یکی از غزلیات ایشان را برایتان میخوانم :

نشاید شکوه از گریون ، نه از تلخی دورانش	نه از بند و نه از زندان ، نه از ایام هجرانش
بهاران کوشدی صحرا به همراه بئی رعنا	صبوری بایدت جانا به هنگام زمستانش
شب ظلم ارچه شد تیره ، نموده بپیده ها خیره	حریفان فائق و چیره ، سحر بینی تو پایانش
بدان کشتی که کشتیان شداز روز ازل یزدان	مسافر کی شود لرزان ز بیم موج و طوفانش
دراین دوران پر غوغا ، بهر جا عاشقی شیدا	بعشق طلعت اعلی ، شتابان سوی میدانش
رسد فریاد یا ابهی ، بگوش زاهد رسوا	به خون غلطیدگان هر جا ، بشیراز و به طهرانش
حماسه آفرینان بین ، همان نسل دلیران بین	به مقتل شاد و خندان بین عدو گردیده حیرانش
حدیث کهنه شد تازه ، شده دنیا پر آوازه	برون از حد و اندازه که کرد احباب ایرانش
کنون با یاد او خوکن بدرگاه بها روکن	جدا دل را ز هر سوکن شنو اندرز و فرمانش
کسی کوشد بسودایم ، نهد پا طرف دریایم	بود شهد مهنایم همه زندان و حرمانش
قویدل باش زان " مطلق " بینم فرجاء الحق	ز وضع معضل و مطلق برون آری گریبانش

جناب فرهمند مقبلین

جناب فرمند مقبلین متولد طهران و مهندس کشاورزی هستند ایشان در حال حاضر ساکن اسپانیا میباشند. تخلص ایشان " الهام " است . اشعار ایشان پخته و روان و فاقد ایراد است . روش کلاسیک دارند ولی در مواردی نیز که در روش نو طبع آزمائی کرده اند انصافاً خوب از عهده بر آمده اند. جناب مقبلین سابقه زیادی در سرودن شعر دارند اولین اثرشان در سال ۱۳۴۴ در مجله آهنگ بدیع چاپ شد. بیشتر اشعارشان دارای مضامین لطیف امری و عرفانی است مانند اشعاری که تحت عنوان سپاس ، کاش میدیدم ترا ، باغ رضوان ، لذت روحانی و مهاجر سروده اند. اشعار با احساس و زیبا زیاد دارند و من فقط یکی از اشعارشان را برایتان میخوانم :

مناجات

خلوتی ساخته ام با دل خویش	باز صبح است و من از روی نیاز
تا فراموش کنم مشکل خویش	نام او برد زین گشته مرا
خجل از طاعت ناقابل خویش	گر چه مشغول نمازم اما
لایق پوست کنم منزل خویش	بسته ام چشم دنیا که مگر
داده راهی به بر ساحل خویش	اوست دریا و مرا چون خاشاک
میرود تا نشود حائل خویش	جان افسرده ام از شوق وصال
سخت شرمده ام از حاصل خویش	مددی ای تقس صبح که من
رشک گلزار کنم محفل خویش	خرم آن لحظه که در ساحت او
پا برون آرد می از گل خویش	خواهی " الهام " اگر چیدن گل

جناب منصور نبیلی

جناب منصور نبیلی از طرف پدری وابسته به خاندان محترم سمندری و از جهت مادری از فامیل محترم طاهری رفسنجانی هستند . مدتها زندان بودند و حال آزاد شده اند. در اشعارشان تخلص بکار نمی برند. آثارشان گاهی کلاسیک و گاهی نو است و در هر دو مورد موفق بوده اند. از لحاظ تحصیلات دانشگاهی لیسانسیه شیمی هستند. ایشان یکی از بهترین نمونه هائی هستند که با حوادث ایران شاعر شدند اگر هم قبلاً شعر سروده اند قابل مقایسه با سروده های بعد از انقلابشان نیست . سختی ها و مشکلاتی را که شخصاً تجربه کردند قابلیت بیان احساسات و عواطف را به بهترین وجه ممکن در ایشان بوجود آورده است کمتر شاعری را در میان شعرای معاصر می شناسم که در بیان و انتقال احساس باندازه ایشان موفق بوده باشد (ولو اینکه در بعضی موارد در آثارشان دستور زبان یا قواعد شعری کاملاً رعایت نشده باشد) . وقتی آثار ایشان را میخوانید تا اعماق روح شما تأثیر میگذارد. و هر بار از خواندنش لذت بیشتری میبرید. چون این برنامه نگاهی به آثار و احوال همه شعراست بنابراین ناگزیرم جانب اختصار را بگیرم وگرنه آثار ایشان به تنهایی می تواند موضوع یک بررسی و تحقیق باشد. آثاری که از ایشان در دست دارم همه با احساس و زیبایست . شعری بنام جمعه ها در ۲۴ تابلو دارند که چون طولانی است از خواندنش صرفنظر می کنم . ابیاتی از یکی از غزلیات ایشان و سپس قصیده ای را میخوانم ، شعری که بروش نو بیاد شهید مجید دکتر فرهاد اصدقی سروده اند نیز از آثار جالب ایشان است :

غمین میباش که روزی بخانه میآیم چوماهتاب خموشان شبانه میآیم

ز کوچه های زمستان عبورخواهم کرد
 شبی ز معرکه های نهفته در تقدیر
 من از صلابت طوفان نمی گم پروا
 بشیررحمتی ای خویروی آزاده
 تو با طراوت خود باغ شعر را مانی
 چو تک سوار مظفر که میرسد از راه

بسان مرغ بهاری به لانه میآیم
 فرار کرده و بس عاشقانه میآیم
 که مرغ حادثه ام بهر دانه میآیم
 اگر که خنده کنی جاودانه میآیم
 بیباغ شعر تو من شاعرانه میآیم
 ز شهر حادثه ها فاتحانه میآیم

و اما قصیده ای که میخوانم تحت عنوان " خون عاشق " شعری است که بیاد شهید مجید رحمت الله حکیمان سروده اند. این شعر را که بروش نو سروده اند از لحاظ بیان عواطف و احساسات از شاهکارهای ایشان بوده و فوق العاده مؤثر میباشد :

امشب حدیث عشق تو تفسیر می شود
 گفتم به شب همی که صدایش مزن مزن
 او را صدا مزن که از این دامگه پرید
 او را صدا مزن که به افلاک رفته است
 او را صدا مزن که به همراه مرغ عشق
 او را صدا مزن که رهائی روح او
 او را صدا مزن که همین مشت خاک سرد
 او را صدا مزن که ز هجران او دلم
 او رفته است در ابدیت رها شود
 گل واژه های عشق ز لب های سرد او
 شب شکوه می کند ز پلیدی روزگار
 از ظلم روزگار مگو، شکوه هم مکن
 شب را چگونه صبح کنم در فراق دوست
 با راهیان شب به صبوری نشسته ام
 "رحمت" برفت و رحمت حق باد همراهش
 نوشیده است با قدح جان زلال عشق
 شب زنده دار و منتظر وعده های صبح
 آزاده پرور است دیستان عاشقی
 آنجا چو بیشه ای است که هر نورسیده ای
 آنجا مظفروند همه راهیان عشق
 ای دوست سرنوشت من و تو در این جهان
 فردا حکایت تو و تاریخ عصر ما
 آلوده بیکر است جهان خراب ما

مهتاب از این معاشقه دلگیر می شود
 او بند را گشوده بسی دیر می شود
 عاشق کجا به بند تو زنجیر می شود
 او کی اسیر خاک و زمین گیر می شود
 بالانشین معبد تکبیر می شود
 تا صبحدم نگشته جهانگیری شود
 در بستر زمانه اساطیر می شود
 با درد ورنج فاجعه تسخیر می شود
 آگه شود زغیب چه تقدیر می شود
 با این سکوت شب زده تفسیر می شود
 وجدان شب از این همه تحقیر می شود
 حرفی مزن که باعث تکفیر می شود
 از عمر خویش بسکه دلم سیر می شود
 همراه عمر شب دل من پیر می شود
 یادش به لوح خاطره تصویر می شود
 با این کلام حادثه تعبیر می شود
 تا از بهشت دوست چه تبشیر می شود
 الطاف دوست باعث تأثیر می شود
 چون پا نهاد در حرمش ، شیر می شود
 هر کس که رفت عالم و تحریر می شود
 با امر حق هر آینه تدبیر می شود
 با جوهر سرشک که تحریر می شود؟
 با خون عاشق است که تطهیر می شود

جناب احمد نیکو نژاد

جناب احمد نیکونژاد متخلص به فاضل متولد یزدهستند. در کودکی پدر و مادر را از دست دادند و تحت تکفل پدربزرگ مادری خویش جناب حکیم باشی یزدی قرار گرفتند. در جوانی سفری به هندوستان کردند و چندی در آنجا مشغول به کار بودند و سپس به ایران مراجعت نمودند و درجه دار ارتش شدند ولی محیط ارتش با روحیه ایشان سازگار نبود لذا از ارتش بیرون آمدند و به کارگری پرداختند بطور کلی دوران زندگانی سختی داشته اند. از کودکی شعر می سرودند طبعی قوی و خلاق دارند مضامین بدیع در اشعارشان زیاد دیده میشود و اغلب بیان مسائل اجتماعی و عرفانی است. معمولاً غزل و گاهی نیز قصیده سروده اند. در انجمن های ادبی متعددی عضو بودند و همه جا بعنوان خواجه فاضل از ایشان نام برده میشد. بنظر بنده قدر و ارزش هنری ایشان آنطور که باید شناخته نشده است. چند نمونه ای که برایتان خواهم خواند شاهد مدعای من است :

دیدم افسرده سحر در دل خاکستر خویش
گفت خاکی است که خودریخته ام بر سرخویش

آتشی را که بسر داشت شرر شامگهان
گفتم ای آتش پنهان شده بروی تو چیست ؟

به غزل زیر توجه بفرمائید :

زعقرب گرگریزان گشته ام ، از نیش می ترسم
زید خواهان در ظاهر ارادت کیش می ترسم
بری از زهد و تقوی نیستم ، از ریش می ترسم
از آن کرگی که باشد در لباس میش می ترسم
هم از مرتاض بیزارم هم از درویش می ترسم
بغیر از خود نمی بینی بگو از خویش می ترسم

من از مردن ندارم بیم ، از سختیش می ترسم
زهر گندم نمای جو فروشی دارم اندیشه
محاسن پرده تزویر تا شد ، بی محاسن شد
توانم دفع کرگی کرد گر بشناسمش اما
چو شد مردم فریبی کار مرتاضان و درویشان
تو در آئینه می بینی مگو از دیگران فاضل

* * * *

در خاتمه عرایض لازم است این نکته را یادآوری نمایم که شعرای دیگری نیز هستند که موفق به معرفی آنان و ارائه نمونه هائی از اشعارشان نشده ام. بدلیل آنکه یا شرح حالی از آنان نداشته ام و یا آثارشان در دست نبود. که البته این قصور در يك سخنرانی قابل گذشت است ولی امیوارم وقتی این مجموعه شعر قرار شد بصورت کتابی منتشر شود تا حد ممکن از این تقصیر بری باشد. اکنون بذکر نام چند تن از آنان که می شناسم می پردازم و به عرایض خاتمه میدهم :

- ۱- جناب دکتر صابر آفاقی ۲- جناب هرمز بصاری ۳- جناب دکتر ایرج خادمی ۴- جناب روحی پور
- ۵- جناب اسکندر رفیعی ۶- جناب فخرالدین هوشنگ روحانی ۷- جناب روح الله سخنور ۸- جناب بهاءالدین فرید ۹- جناب احمد کاوه (شهید) ۱۰- خانم ماه مهر گلستانه ۱۱- جناب لقائی ۱۲- جناب ضیاء الله محبوبی پور (متصاعدالی لله) ۱۳- جناب مصطفی نژاد ۱۴- جناب احسان الله موزون ۱۵-
- خانم سرور متحده ۱۶- جناب نصرالله واحدی .